نخل بند شعرا

مشفقی، آرش

همواره در طول تاریخ ادب فارسی به ویژه در قرن‏ اخیر،درخشش و تلألو عده‏ای از بزرگان چشم‏ها را خیره کرده است به طوری که دیگر شاعران،در اثر این‏ برجستگی نتوانسته‏اند خود را چنانکه باید مطرح کنند و به عبارت دیگر،مظلوم واقع شده‏اند.سخنورانی‏ بی نظیر و اندیشمندانی صاحب نام مانند:فردوسی، مولوی،سعدی،حافظ،نظامی و خاقانی آن چنان‏ سایه شکوه و عظمت خود را گسترانیده‏اند که دیگران‏ را یارای عرض اندام نمانده است.به طوری که محققان‏ و نویسندگان زبان و ادب فارسی نیز آنقدر درباره آنان‏ نوشته‏اند که می‏توان گفت همه حرف‏ها را گفته‏اند. و این روال همچنان ادامه دارد و گاه در مورد اثری به‏ قدری شرح و تفسیر نوشته‏اند که پژوهشگران تازه از راه رسیده،در شرحی جدید،بیشتر به گردآوری‏ شرح‏های نوشته شده می‏پردازند.و گویا سخن تازه و بکر برای گفتن درباره آنها باقی نمانده است.

ادبیات کلاسیک و سنتی ارزشمند و گرانبهای ما محدود به چند تن نمی‏شود و شاعران و نویسندگان‏ فراوانی وجود دارند که هر کدام در خور شایستگی و مقام علمی و ادبی خود باید مورد توجه قرار گیرند و چه بسا ما را از تحول و تغییر در زبان فارسی و واژه‏ها و ترکیبات آن که از آغاز تا به حال انجام گرفته،بیشتر آشنا کنند و نیز از ژرفای عقاید و تفکرات گذشتگان ما و شناساندن مسایل اجتماعی،سیاسی و فرهنگی‏ جوامع پیشین کشورمان،اطلاعات مفیدتر و جامع‏تری‏ به دست دهند که در دیوان شاعران و کتب نویسندگان‏ مشهور ما نیامده است.

یکی از متفکران و سخن سرایان به حق،بزرگ و والا مقامی که مظلوم واقع شده و ناکام مانده، خواجوی کرمانی است که آثار متنوع و فراوانی در نظم‏ و نثر-به ویژه نظم و شعر-دارد که در این مقال شرح‏ حال و آثار وی،بررسی شده است.

نخلبند شعرا،کمال الدین ابو العطا محمود بن‏ علی بن محمود مرشدی کرمانی،عارف بزرگ و شاعر استاد ایران در قرن هشتم هجری است. نسبت مرشدی را برای او،حاج خلیفه در کشف الظنون آورده و این به سبب انتساب اوست‏ به فرقه مرشدیه،یعنی پیروان شیخ مرشد ابو اسحق‏ کازرونی که مؤسس آن است؛و عنوان«نخلبند شعرا»که به وی داده شده در غالب مآخذ تکرار شده‏ است.تذکره نویسان،القاب دیگری مانند«خلاق‏ المعانی»و«ملک الفضلا»به وی داده‏اند.(1)

اما لفظ«خواجو»که تخلص وی در همه‏ اشعارش است،صورت تصغیر و تحبیب شده کلمه‏ «خواجو»است.این کلمه در زبان فارسی به دو صورت،تصغیر و تحبیب شده است:

الف)به صورت«خواجگک»و این نام چند تن‏ از شعرای پنجم و ششم هـ.ق بوده است.

ب)به صورت خواجو که با همراهی پی افزوده‏ او @ u و اسقاط صامت پایانی واژه«خواجه»ساخته‏ شده است...به نظر مرحوم«محمد فؤاد کوپرولو»احتمالا این عنوان در سال‏های صباوت‏ از سوی دوستان کمال الدین محمود مرشدی‏ کرمانی به او داده شده است و او که در نوجوانی به‏ شعر روی آورد،این واژه را به عنوان تخلص به کار گرفت.(2)

خواجو در پایان مثنوی«گل و نوروز»روز و ماه و سال تولد خود را به صورتی دقیق به نظم آورده‏ است که در یکشنبه بیستم ذی الحجه 689 هـ.ق‏ اتفاق افتاده است و پس از آن در ابیاتی دیگر،به‏ تاریخ رومی و یزدجردی و جلالی نیز بیان کرده‏ است که نشانگر احاطه به علم نجوم است.(3)

دوران کودکی و جوانی خواجو به کسب علوم‏ متداول آن زمان و دریافتن رموز شاعری که از آغاز جوانی بدان ذوق تمام داشت در کرمان سپری شده‏ است لیکن هیچ گاه از اقامت در کرمان راضی نبوده‏ و همواره در غزلیاتش،آرزوی یافتن آنجا را می‏کند از آن جمله:

خواجو این منزل ویران نه به اندازه توست‏ از اقالیم جهان خطه کرمان کم گیر(4)

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم‏ دل و جان داده ز دست از پی جانان بروم(5)

به هر حال،خواجو از این«منزل ویران»به سوی‏ شیراز حرکت می‏کند که آغاز سفرهای طولانی‏ شاعر است.خواجو بر عکس حافظ و مانند سعدی،کثیر السفر بوده است.پس از شیراز به‏ کازرون می‏رود و به خدمت شیخ امین الدوله‏ کازرونی می‏رسد و پیرو او و فرقه مرشدیه یا کازرونیه می‏گردد.سپس به اصفهان رفته، ساز و برگ سفر ترتیب می‏دهد و رو به سوی سایر بلاد از عراق عرب و حجاز و شام و مصر و تبریز و...به راه می‏افتد که گاه در این سفرها نیز به‏ مصداق«السفر باب من السقر»به مراد نمی‏رسد و باب شکوه و شکایت را باز می‏کند.در جرون-نام ولایتی نزدیک بندر هرمز و بندر عباس-از تشنگی‏ و گرمای شدید می‏نالد(6)و در همدان از بی پولی‏ (7)و در بیتی از غزلیات خود در قسمت«سفریات» چنین می‏گوید:

سفری گزیدی و آگه نبودی ای خواجو که سیرجان شود آنکه به سیرجان آید(8)

البته همواره چنین نبوده،چنانکه وی را در مصر «همچون یعقوب عزیز می‏داشته‏اند»(9)و در مورد بغداد و تبریز نیز چنین گفته است:

خواجو کنار دجله بغداد جنت است‏ لیکن میان خطه تبریز خوشتر است(10)

خواجو هنگام آغاز مسافرت به نام«سلطان‏ ابو سعید»شروع به نظم مثنوی«همای و همایون» کرد و آرزو داشت پس از مسافرت و اتمام این‏ منظومه،آن را تقدیم این پادشاه کند.در سال 732 هـ.ق مثنوی در بغداد تمام شد و چهار سال بعد خواجو به تبریز رفت تا پاداش خدمت خویش‏ دریابد.لیکن ابو سعید در آن هنگام،وفات یافت.

پس از آن،خواجو در تبریز مورد توجه‏ «آرپاخان»و وزیرش«غیاث الدین محمد»قرار گرفت.اما آنها نیز توسط مخالفان به قتل رسیدند و موجب آزردگی و ملال شاعر را فراهم کردند که‏ با دیدن وضع آشفته آذربایجان،راه اصفهان را پیش‏ گرفت.پس از چندی اقامت از آنجا به کرمان و فارس نزد خاندان اینجو رفت و در دوران حکومت‏ «شاه شیخ ابو اسحق»که پادشاهی با داد و دهش، فاضل،دانش دوست و شاعر نواز و نیک سیرت بود به خوشی و رفاه گذرانید و از وی،رعایت‏ بسیار یافت و او را بسیار ستود.در همین زمان«شاه‏ شیخ ابو اسحق»درگیر مبارزات طولانی با «امیر مبارز الدین»نیز بسیار مورد مدح خواجو قرار گرفته است!

ظاهرا سفرهای خواجو چنانکه از بعضی قرائن‏ برمی‏آید در حدود سنوات 718 و 719 که سنین‏ عمرش به بیست و نه رسیده بود.آغاز و تا سال 737 پایان یافته و در این مدت بیشتر شهرهای عراق و خوزستان و آذربایجان و بغداد و مصر و شام را سیاحت کرده است.خواجو پس از مدتی مدید که‏ دور از دیار و مهجور از یار بود برای دیدار زن و فرزند که در سفرها پیوسته به یاد آنان بود به وطن بازگشت‏ و مراجعت وی به کرمان در حدود 738 و 739 هـ. ق است.خواجو در مثنوی«گوهرنامه»از فرزندش‏ «مجیر الدین علی»نام برده است.

در اینکه جواجو به خراسان رفته است،شک‏ نیست.در اشعار او کنایاتی هست که دلیل سفر وی‏ بدان خطه است چه در سفر خراسان به سمنان رفته، خدمت«شیخ علاء الدوله سمنانی»رسیده و مدتی‏ در صوفی آباد شیخ اعتکاف جسته،چنانکه ارباب‏ تذکره نوشته‏اند،اشعار حضرت شیخ را خواجو جمع و تدوین کرده است.

خواجو در ده سال آخر عمر،بیشتر در کرمان‏ \*آثار خواجو از حیث تنوع‏ مواد و بخصوص از حیث‏ اشتمال بر نظم و نثر استادانه‏ جالب است و او یکی از کثیر الشعرترین شاعران زبان‏ فارسی است.

و شیراز می‏زیست و اکثرا مشغول نظم مثنویات‏ و رسائل نثری خود بوده است.تا در سال 753 هـ. ق وفات یافت.(11)

آثار خواجو از حیث تنوع مواد و بخصوص‏ از حیث اشتمال بر نظم و نثر استادانه جالب است و او یکی از کثیر الشعرترین شاعران زبان فارسی‏ است.مجموعه ابیاتش در حدود چهل و چهار هزار بیت است و از جمله شاعرانی است که در زمان‏ حیاتش،دیوان او جمع آوری شد.این کار به‏ دستور«تاج الدین علی عراقی»از وزرای مشهور و ادب دوست روزگار خواجو انجام گرفته است. دیوان وی حاوی 933 غزل،85 قصیده،17 ترکیب بند و ترجیع بند،4 مسمط،432 رباعی، 63 قطعه بزرگ و کوچک 2 مستزاد و 87 معماست،که بر حسب ادوار زندگی او تنظیم شده‏ است و در این کار پیرو«امیر خسرو دهلوی»و پیشرو «مولانا جامی»است.دیوانش به دو قسمت«صنایع‏ الکمال»مربوط به دوران جوانی و«بدایع الجمال» مختص دوران پیری و پختگی،تقسیم شده است‏ که اولی در حدود 10736 بیت و دومی در حدود 4340 بیت است که در مجموع به 15076 بیت‏ می‏رسد.غزلیاتش نیز به طور جداگانه نامگذاری‏ و مشخص شده است.در قسمت«صنایع الکمال» غزلیات شاعر با دو نام از هم جدا شده است به‏ طوری که غزلیاتی را که در وطن خود و در حضر سروده است،«حضریات»و غزل‏هایی را که‏ در سفر گفته«سفریات»نام نهاده است و غزلیات‏ دیوان«بدایع الجمال»وی نیز که اوج هنر اوست به‏ «شوقیات»موسوم است.

غیر از دیوان خواجو،مثنوی‏های ششگانه وی‏ که در سرودن آنها به نظامی و فردوسی نظر داشته‏ است بدین قرار است:1-همای و همایون 2-گل‏ و نوروز 3-روضة الانوار 4-کمال نامه 5-گوهر نامه‏ 6-سام نامه.

خواجو آثار نثر نیز دارد که بیشتر در باب مناظره‏ نوشته شده است.با نام‏های:1-رساله البادیه 2- رساله سبع المثانی 3-رساله مناظره شمس‏ و سحاب...

نقد سخن خواجو

بود لطایف خواجو بهار دلکش شوق‏ از آن چو شاخ گلش می‏برند دست به دست(12)

خواجو در اشعار بسیاری به تعریف و تمجید از هنرنمایی خود در سخن پرداخته است که‏ در«چنبر گردون چنگ بلاغت زده است»(13)یا سخنش«سحر حلال است و با ید بیضاء و سحر بابلیان مقابله می‏کند.»(14)در بیت مذکور نیز از مقبولیت عمومی شعرش سخن می‏گوید اما گستردگی آثار و انواع ادبی و متنوع و خصوصیات‏ اثرهای وی هر کدام را از لحاظ قوت و ضعف در یک‏ ردیف قرار می‏دهد و معلوم نیست که در زمان شاعر کدام یک از آنها را چنین دست به دست می‏برده‏اند، چون در واقع در هر قالب شعر(قصاید و غزل‏ها و مثنویات...)هم سروده‏های بسیاری دارد و گذشته از نظم،آثاری نیز به نثر دارد که در مورد کیفیت و سبک آنها،دکتر زرین کوب چنین‏ می‏گوید:«نثر او غالبا مصنوع و شاعرانه و آکنده‏ از آرایش‏های بدیعی است.از این حیث نمونه‏ای‏ از نثر فنی یا کلاسیک ادیبانه یا ادیب پسند بستند عصر وی محسوب است.نمونه‏های موجود آن غالبا شامل مناظرات است و مهارت او را در این فن معلوم‏ می‏دارد.این نمونه‏ها از حیث ساختار کلام به شیوه‏ مقامات نویسان مانند است و از حیث مضمون هم‏ یادآور مناظرات منسوب به اسدی طوسی است»(15)

با مطالعه عمیق اشعار خواجو،گذشته از توجه‏ وی به سخنوران پیشین می‏توان به نوآوری‏ها و ابتکارات و اندیشه‏های ناب و بدیع او در لفظ و معنا پی برد.او نیز مانند هم عصران خود،همچون‏ حافظ،همواره در تتبع و تفحص دیوان شاعران‏ گذشته بوده،از تجارب آنها بهره‏ها برده است.اما هیچگاه خود را به تقلید صرف از آنها،محدود نکرده است.خواجو به قول خودش‏ «عمر در سر تحصیل کرده است»(16)که این تحصیل‏ فقط به شعر محدود نمی‏شود و همانطوری که‏ از اشعارش برمی‏آید او از علوم و دانش بسیاری مانند فلسفه و طب و نحو و...آگاهی کافی داشته و در بعضی از آنها مانند نجوم و موسیقی ذی فن و متخصص بوده است.گذشته از بعضی قالب‏های‏ شعر وی مانند:قطعات،رباعیات،ترکیبات، ترجیعات،مسمطها،مخمس‏ها،معماها و مستزاد که گاهی با تازگی‏ها و ابتکاراتی نیز همراه‏ است.مانند انتخاب قالب‏های تازه و بی سابقه‏ از انواع مستزاد یا تفنن‏هایی در برگزیدن وزن‏های‏ نادر و ضربی مثلا در ترجیع بند عاشقانه‏ای با حال و هوایی خاص و موسیقایی با ترجیع:«دلم ای وای‏ به دل وا دلم ای وای دلم»که گویی برای مجالس‏ سماع صوفیانه ساخته شده است.شعر خواجو را باید از سه جنبه مورد بررسی قرار داد که قسمت اعظم‏ اشعارش نیز از همین انواع قالب‏هاست:قصیده، غزل و مثنوی.

اگر قسمت اندکی از قصایدش را که در نعت‏ رسول(ص)و حضرت علی(ع)و ستایش مشایخ‏ و اولیای عصر مانند:شیخ امین الدین کازرونی‏ و مشایخ گذشته همچون:شیخ مرشد الدین‏ کازرونی و سیف الدین باخرزی و یا قصایدش‏ در وعظ و تحقیق را به حساب نیاوریم بخش عمده‏ قصاید وی را مدح و تقاضای زشت«ارباب‏ بی مروت دنیا»تشکیل می‏دهد که ارزش خواندن‏ ندارند.گذشته از تملق‏های پیوسته و تقاضاهای‏ بی حد و حصر«وظیفه»-که بیشتر مربوط به دوران‏ جوانی و خامی اوست از لحاظ لفظی نیز به پیروی‏ از خاقانی با ساختن قصاید مصنوع و متکلفانه به‏ فضل فروشی پرداخته است و گاه با استعمال الفاظ و ترکیبات مهجور و نادر الاستعمال عربی و مغولی‏ و التزام‏های ردیف‏ها و قوافی صعب و مشکل، تکلف را به حد اعلی رسانیده است و البته از لطف‏ و طراوت سخنش کاسته است.دو قصیده با قوافی‏ «اوداج،ابراج،وهاج،کنکاج،امشاج،ازعاج، اجاج و سجاج...»دارد و قصایدی با قوافی: «مزمع،مطمع،موزع و خطاف،اعطاف و کشاف».یا ردیف‏های ناخوش‏آیند و مشکل مانند: «خرس و خروس و زیلوچه»که بسا گوینده را در تنگنا قرار می‏دهد.از همه متکلف‏تر قصیده‏ای به‏ ردیف:«اشتر و حجره»بدین مطلع:

به نوروزی بیا یارا بیار اشتر و حجره‏ که درآیند از بهر تماشا اشتر و حجره

(17) که به گفته دکتر نورانی وصال«در حدود نیم‏ قرن بعد به استقبال آن کاتبی ترشیزی به التزام‏ کلمه‏های«شتر و حجره»در هر مصراع قصیده‏ای‏ با چنین مطلعی سروده است:

مرا غمی است شتر بارها به حجره تن‏ شتر دلی نکنم غم کجا و حجره من

و شاعری پس از وی«دو شتر و دو حجره»را در هر مصراع ملتزم شد و اهمیت فراوانی برای آن‏ قایل گردید!با مطلع:

شتر شتر غم من بین به حجره حجره تن‏ به حجره حجره نگنجد شتر شتر غم من(18)»

اما مثنویات خواجو که به تقلید از«نظامی و فردوسی و امیر خسرو دهلوی»سروده شده،حائز اهمیت بسیار است.البته وی هیچگاه نخواسته که‏ مقلدی دست و پا بسته باشد،بلکه با استفاده و اقتباس،خواسته از آنها برگذرد،چنانکه در«روضه‏ الانوار»که به تقلید از«مخزن الاسرار نظامی» سروده است،گوید:

گر چه سخن پرور نامی تویی‏ معتقد نظم نظامی تویی

درگذر از مخزن الاسرار او برگذر از جدول و پرگار او(19)

و بدین موضوع اکثر استادان و محققان اقرار کرده‏اند.«یان ریبکا»،محقق چک،در این باره‏ گوید:«...با آنکه خمسه خواجو از دیگر جهات‏ متأثر از استادانی چون نظامی و امیر خسرو است اما از لحاظ انتخاب مضامین رمانتیک و نیز روابط داستان‏ها با یکدیگر بر خمسه‏های آنان برتری‏ دارد(20)».و استاد«صفا»می‏نویسد:«...در مثنوی‏های خود بر روی هم،شیوه نظامی و مثنوی گویان قرن هفتم را دنبال نموده است،ولی‏ این متابعت تنها در شیوه کار است نه در اساس و مبادی آن و نباید تصور کرد که او مقلد تمام عیاری‏ از نظامی است بلکه داستان‏های او مطلقا تکرار داستانهای نظامی نیست.وی در«سام نامه» کوشیده است که دنبال فردوسی رود،و مسلما خود به عجز خویش در این امر واقف بود:

گر از بی نوایی نوایی زدم‏ به بحر سخن دست و پایی زدم

سرانجام کردم بدین نامه ختم‏ که فردوسیش هست شهنامه ختم

به نزدیک خورشید او ذره‏ام‏ به دریای گفتار او قطره‏ام»(21)

دکتر«منصور رستگار فسائی»در مقاله انتقادی‏ و جالب به تفاوت‏های«سام نامه و شاهنامه‏ فردوسی»می‏پردازد که چقدر با هم فرق می‏کنند و روح عاشقانه مثنوی‏های خواجو چگونه بر «حماسه»غلبه دارد و این ناشی از زمان‏های متفاوت‏ آن دو است.نقل گوشه‏هایی از آن مقاله منظومه‏ «سامنامه»و دیگر مثنویات خواجو و محتوای‏ عاشقانه و عارفانه آنها را بیشتر می‏شناساند:«شاعر این زمان سلامت طلب،فردگرا و عافیت‏جو است.به همگان بدبین است و گستره وسیع فساد اجتماعی،او را معتقد ساخته است که«چون نیک‏ بنگری،همه تزویر می‏کنند».بنابراین شاعر،به‏ انزوای درون کشیده می‏شود و در طاس طنز و هجو و هزل‏های شخصی می‏افتد و اگر داستانی‏ می‏سازد،قصه‏های عاشقانه و عارفانه و پر ماجراست،آن هم داستان‏هایی چون قصه‏ اسکندر و یوسف و زلیخا و نظایر آنها که با طبع‏ ملول و ماجرا پسند شاعر سازگار است و لااقل‏ موجبات انصراف وی را از افسردگی‏ها و ملال‏های‏ زمانه فراهم می‏آورد،بنابراین،در چنین اوضاعی‏ اوست که خواجوی کرمانی شاید مدت‏ها قبل از سرودن آثار تغزلی و غنایی خود،چون غزلیات‏ و قصاید و خمسه مشتمل بر مثنویات حکمی‏ و عاشقانه:(گل و نوروز،روضة الانوار، کمال نامه،گوهرنامه و همای و همایون)و تحت‏ تأثیر سفر و گشت و گذارهای روزگار جوانی و سرزندگی خویش،به سرایش سام نامه در همان‏ وزن و بحر شاهنامه فردوسی می‏پردازد و بر آن‏ می‏شود که با نظم داستان‏های دلاوری‏ها و ماجراهای عاشقانه سام نریمان حماسه‏ای بپردازد که جای خالی آن در مجموعه داستان‏های خاندان‏ رستم،بسیار محسوس است،زیرا اگر چه‏ فردوسی و اسدی و دیگران بسیار از داستان‏های‏ افراد خاندان رستم را به نظم درآورده بودند،اما هنوز هیچکس داستان‏های سام نریمان را منظوم‏ نساخته و در یک جا گرد نیاورده بود.خواجو بدین‏ سان سام نامه را به نظم درآورد اما از همان آغاز کار، سررشته را از دست داد و تسلیم روح زمان و یأس‏ حاکم بر آن گردید.زیرا شرط اصلی پدید آمدن هر حماسه‏ای آن است که اوضاع اجتماعی و تاریخی‏ عصر شاعر حماسه‏سرا با اوضاع عصر ایجاد حماسه اشتراکات و تشابهات کلی داشته باشد حال‏ آنکه این امر در مورد زمان خواجو صادق نیست.

خواجو در سام نامه می‏کوشد تا به استناد روایات‏ کتبی یا شفاهی خاصی که کیفیت آنها بر ما معلوم‏ نیست همه ماجراهای سام را مستقلا به نظم درآورد،ولی در جریان کار سام بیشتر شبیه به‏ اسکندر و سام نامه همانند اسکندرنامه نظامی از آب‏ درمی‏آید و در آن روحیه غنایی و عاشقانه در عمل و نتیجه‏گیری‏های عرفانی بر روح حماسی غلبه‏ می‏کند و جریان داستان به هیچ وجه تنها به شاهنامه‏ نزدیک نمی‏شود بلکه به هدف‏ها و رویه‏های‏ پهلوانی این اثر بزرگ نیز شباهتی نمی‏یابد... مجموعه آنچه در سام‏نامه مطرح شده است‏ داستان‏هایی عاشقانه،ماجراجویانه و شگفت انگیز است که فاقد زمینه‏های ملی و دفاع از حقوق جامعه‏ و همدردی‏های اخلاقی و اجتماعی است و در آن‏ هیچ نشانی از حضور خلقیات جامعه ایرانی و خصوصیات حیاتی مردم میهن ما وجود ندارد و ماجراجویی‏های سام و خوارق عادات موجود در آن نیز به حدی غیر عادی و بی منطق است که‏ هیچ وجه از دیدگاه عقاید دینی و ملی،قابل توجیه‏ نیست و به همین جهت،این داستان‏های غریب و دور از ذهن،هیچ نسبتی با داستان‏های هدف‏دار و مأیوس شاهنامه ندارند.اما در مقابل به همان نسبت‏ که از فرهنگ شاهنامه و ویژگی‏های عصر حماسی‏ دورند،به عصر خواجو و وحشت‏های حاکم بر آن‏ نزدیکند.گویی خواجو در سام نامه می‏خواسته‏ است دوران بی ثبات و پر رنج و ستم خود را با همه‏ دیوان و پریان و هیولاهای وحشت آفرین آن به‏ نمایش بگذارد و اضطراب حاکم بر عصر خویش‏ را نشان دهد،در سام نامه،دعاها به سرعت‏ مستجاب می‏شود،نیروهای خیر ناگهان ظهور می‏کنند.سروش مهر در گوش نیکان می‏نهد و در خواب و بیداری آنان را راهنمایی می‏کند و در مقابل‏ دیوان و پریان نیز ظهوری برق آسا و غیر قابل‏ پیش بینی دارند و حضور آنها در همه جا و در هر لحظه‏ای نشان از حضور شر و ویرانگری‏های‏ ناگهانی آن است.(22)

دکتر«فسایی»در ادامه آورده است که به دلیل‏ همین فحوای عاشقانه و غنایی«سام نامه»،خواجو با تغییر نام‏های آن و با حذف جنگ‏ها و داستان‏های‏ فرعی و افزودن بعضی ابیات غنایی و عاشقانه آن را به صورت مثنوی«همای و همایون»عرضه می‏کند و اذعان دارد که این دو کتاب در واقع تلخیص و مشروع یک داستان‏اند و خواجو بعد از فهمیدن‏ تفاوت داستان عشقی و ماجراجویی«سام نامه»که‏ بار حماسی دارد«که سام فقط به عشق می‏اندیشد و معشوق،رشته‏ای بر گردنش افکنده است و او را به‏ هر سو که دل خواه اوست می‏کشاند».(23)

این کار را انجام داده و در اواخر عمر سعی کرده‏ است که«سام نامه»را که با عصر او ناهمگونی دارد به فراموشی بسپارد و از آن نامی به میان نیاورد.به‏ هر حال مفاهیم لطیف عارفانه و عاشقانه مثنویات‏ خواجو نیز که سخن روز عصر خواجو بوده، می‏تواند در خور توجه و اهمیت باشد.اما این‏ عارفانه‏ها و عاشقانه‏ها در غزل‏های خواجوست که‏ \*خواجو در پایان مثنوی«گل و نوروز»روز و ماه و سال تولد خود را به صورتی دقیق به نظم‏ آورده است که در یکشنبه بیستم‏ ذی الحجه 689 هـ ق اتفاق افتاده‏ است و پس از آن در ابیاتی دیگر، به تاریخ رومی و یزدجردی و جلالی نیز بیان کرده است که‏ نشانگر احاطه به علم نجوم‏ است.

به اوج می‏رسد و خواجو را در این نوع شعر،به قله‏ رفیع هنر شاعری نزدیک می‏کند که با آمیختن مفاهیم‏ مضامین عرفانی و عاشقانه همگام شاعران دیگر، مانند:اوحدی مراغه‏ای(م 728)،سلمان ساوجی‏ (م 778)،ناصر بخارایی(م 779)و کمال خجندی‏ (م 803)تحولی مهم را در سیر غزل به وجود آورد که در حافظ،به نهایت اوج خود می‏رسد.و به قول‏ دکتر«شمیسا»،نقش خواجو در این میان از بقیه‏ شاعران مانند عماد فقیه کرمانی(م 773)که همین‏ راه را برگزیده بودند،چشمگیرتر است و بیش از همه مورد نظر حافظ قرار گرفته است.(24)خواجو با توجه و بهره‏گیری از غزلیات سعدی،به عام‏ترین‏ عواطف انسانی پرداخته و جمال زیبا و عشق را موضوع غزلیات خود ساخته است.اما رفته رفته‏ که به اواخر عمر او نزدیک می‏شویم عرفان تجلی‏ خود را آشکارتر می‏کند به صورتی که رنگ عرفانی‏ غزلیات قسمت شوقیات،بر مفاهیم عاشقانه‏ می‏چربد در حالیکه در حضریات خواجو که اشعار دوره جوانی اوست به نفع معانی و مضامین عاشقانه‏ است و شاعر هنوز گرفتار زلفک معشوق زمینی‏ است.به هر حال در تمام غزلیات خواجو (حضریات،سفریات و شوقیات)افکار عرفانی و تمایلات عاشقانه با هم حرکت می‏کنند.شاید غزل‏هایی را بتوان یافت که فقط جنبه عرفانی و لاهوتی و ملکوتی داشته باشند و یا غزل‏هایی که‏ جز توصیف جمال دلبر مجازی و رفتار و اعمال‏ معشوقکان بر مفهومی متعالی‏تر حمل نتوان کرد، اما این نوسان بین عرفان و عشق مجازی همواره در غزلیات خواجو به چشم می‏خورد و چه بسا غزل‏هایی که هر دو معنا با هنرمندی در آنها به تصویر کشیده شده است.

اگر مقداری از غزلیات متوسط خواجو را از حجم غزل‏های انبوه وی(حدود 933 غزل) به حساب نیاوریم،تعداد بسیاری از غزل‏های او را می‏توان یافت که از لحاظ انسجام،جزالت، سلاست،حس تأثیر،روانی و دلپذیری در ردیف‏ بهترین غزل‏های زبان فارسی به شمار تواند رفت. یک نمونه از غزل‏های خواجو قضاوت را در این باره‏ آسان‏تر می‏کند:

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است‏ بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است

آنکه گویند که بر آب نهادست جهان‏ مشنو ای خواجه که چون درنگری بر باد است

هر نفس مهر فلک بر دگری می‏افتد چه توان کرد چون این سفله چنین افتاده است

دل در این پیرزن عشوه‏گر دهر مبند کاین عروسیست که در عقد بسی داماد است

یاد دار این سخن از من که پس از من گویی‏ یاد با آنکه مرا این سخن از وی یاد است(25)

(1)-تاریخ ادبیات در ایران،دکتر ذبیح الله صفا،ج سوم،بخش دوم، صص 888-886.

(2)-مقاله‏ای با عنوان«بحثی پیرامون واژه خواجو در زبان‏های‏ مشرق زمین»دکتر حسین محمد زاده صدیق،مجله ادبستان،شماره‏ 22،مهر 1370،ص 18.

(3)-مثنوی گل و نوروز،خواجوی کرمانی،به اهتمام کمال عینی، ص 273.

(4)-دیوان اشعار،خواجوی کرمانی،به تصحیح احمد سهیلی‏ خوانساری،ص 269.

(5)-همان،ص 312.

(6)-همان،ص 320.

(7)-همان،ص 460.

(8)-همان،ص 441.

(9)-همان،ص 312.

(10)-همان،ص 207.

(11)-مقدمه‏ای همان منبع،به قلم مصحح سهیلی خوانساری،از ص 3 تا 31.

(12)-همان،ص 212.

(13)-همان،ص 462.

(14)-همان،ص 222.

(15)-ویژه‏نامه کنگره بزرگداشت خواجو،جلد دوم،ص 10 و 96.

(16)-دیوان اشعار،خواجوی کرمانی،به تصحیح احمد سهیلی‏ خوانساری،ص 459.

(17)-همان،ص 114.

(18)-مقاله دکتر عبد الوهاب نورانی وصال،مجله ادبستان،شماره‏ 24،آذر 1370.

(19)-روضه الانوار،خواجوی کرمانی،انتشارات مرکز کرمان شناسی،تابستان 1370 ص 30.

(20)-تاریخ ادبیات ایران،یان ریبکا،ترجمه عیسی شهابی، ص 418.

(21)-نقل از«تاریخ ادبیات در ایران»دکتر ذبیح اله صفا،ج دوم، بخش سوم،ص 902.

(22)-مقاله‏ای با عنوان«خواجو در پایان عصر حماسه سرایی»دکتر رستگار فسایی،مجله ادبستان،شماره 22،مهر 1370 ص 15 و 14.

(23)-همان،ص 17.

(24)-سیر غزل در شعر فارسی،دکتر سیروس شمیسا،انتشارات‏ فروس،تهران 1370،ذیل عنوان خواجو.

(25)-دیوان اشعار خواجوی کرمانی،به تصحیح احمد سهیلی‏ خوانساری،غزل 17 از سفریات،ص 380.